

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

نکته‌ای در زیارتنامه‌ی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

کلمات کلیدی: اباعبدالله الحسین علیه السلام، ابوالفضل العباس علیه السلام، زیارتنامه، شرمندگی، بدهکاری، دست‌خالی بودن، معرفت، عجب به عمل صالح، توفیق، حاجت‌خواهی، مزدطلبی، عزاداری.

همان‌طور که گفتیم، آن حالت شرم‌زدگی و خجالت‌زدگی که حضرت ابوالفضل علیه السلام در لحظه‌های آخر داشتند، اکنون هم وجود دارد. اگر خدا عنایت کند، می‌شود این را ملاحظه کرد و دید. زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام را هم خواندیم و دیدید که چگونه اظهار می‌شود که جای شرمندگی نیست.

یک نکته را هم به این مطلب اضافه کنیم؛ شاید بگویید آخر حضرت ابوالفضل علیه السلام همه‌ی آنچه که داشتند، در راه اباعبدالله علیه السلام، در طبق اخلاص گذاشتند و دادند، دیگر چه جای شرمندگی؟! منتها ببینید معرفت خیلی چیز بزرگی است. خیلی از حقایق را مکشوف می‌کند. هرچه معرفت انسان به عظمت حقّ متعال و به عظمت ولیّ الله اعظم علیه السلام بیشتر باشد، آنچه در راه خدا و در راه ولیّ خدا انجام می‌دهد، در نظرش کوچک می‌آید. گفت:

چگونه سر ز خجالت برآورم همه عمر که خدمتی به سزا برنیامد از دستم

هرچه فهم بزرگتر باشد، با اینکه عمل عظیم است، خودش را تهیدست می‌بیند. اعرف عرفای عالم کیست؟ وجود مقدّس پیغمبر ختمی صلی الله علیه و آله و سلم؛ دیگر عارف‌تر از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم داریم؟ اعبد عبّاد عالم کیست؟ وجود مقدّس رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم؛ درست است؟ اما ایشان با همه‌ی معرفت و با همه‌ی

عبادتشان، به خدا چه می‌گویند؟ عرضه می‌دارند: **إِلَهِي مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ**^۱؛ خدایا! آن‌طور که سزاوار معرفت تو بود، ما نتوانستیم تو را بشناسیم، و آن‌گونه که سزاوار عبادت تو بود، ما نتوانستیم تو را عبادت کنیم.

ما که ممکن است دو رکعت نماز بخوانیم، یا کار خیری انجام دهیم و خدا به ما توفیقی بدهد، خدای ناکرده دچار غرور شویم و فکر کنیم که حالا چه اتفاقی افتاده است! بزرگان می‌گویند: **صَلَّى الْأَحْمَقُ رُكْعَتَيْنِ فَيَسْتَبْطِرُ الْوَحْيَ**^۲: آدمِ احمق دو رکعت نماز که می‌خواند، انتظار دارد سقف بشکافد، وحی به او نازل شود. فکر می‌کند چه کار کرده است! این مال کوتاهی است. اگر عجب می‌آید، عجب عبادت، عجب عمل صالح، این مال کوتاهی فهم انسان است. کیست که بتواند حق عبادت خدا و حق معرفت خدا را به جا آورد؟ کیست که بتواند حق شکر خدا را به جا آورد؟

لذا هرچه عارف‌تر و هرچه کامل‌تر، شرمنده‌تر! بیشتر احساس دست‌خالی بودن می‌کند. دستش را در درگاه خدا و ولی خدا خالی می‌بیند. اینکه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شرم‌زده‌اند، مال این است. ایشان با همه‌ی عظمت و مقامی که دارند، که **يَغِطُّهُ الشُّهَدَاءُ**^۳ همه‌ی شهیدان به مقامشان غبطه می‌خورند، اما غرق شرمندگی‌اند؛ چرا؟ چون ایشان می‌شناسند امام حسین علیه السلام یعنی چه! من و شما لفظی می‌گوییم. همین لفظ هم ارزشمند است؛ خدا را سپاسگزاریم که توفیق آشنا شدن با همین الفاظ را به ما داد؛ اما این الفاظ حقیقتی دارد. حضرت ابوالفضل علیه السلام به آن حقیقت راه داشتند. لذا با

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۳؛ فیض کاشانی، کلمات‌المکنونة، ص ۳۲ و هلالی، زهد، ص ۷۴.

۲. از سخنان بزرگان است.

۳. **إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنزِلَةً مَّنزِلَةً يَغِطُّهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**: صدوق، امالی، ص ۴۶۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص

۲۹۸ و بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۳۴۹.

توجه به آن حقیقت، خودشان را دست‌خالی و شرم‌نده می‌بینند. می‌گویند: حسین جان! من نتوانستم آن‌گونه که حقّ نصرت و یاری تو بود، تو را یاری کنم.

این است که مراقب باشیم اگر خدا چیزی به ما عنایت کرد، علم و معلوماتی داد، نکند خدای ناکرده دچار غرور شویم. اگر توفیق عبادتی داد، نکند دچار عُجب و خودپسندی شویم. توفیق هر عمل صالحی داد، پولی صرف نیازمندان کردیم، نیروی بازویمان را به کار انداختیم، آبرویمان را که خیلی مهم‌تر است، این را در راه خدا خرج کردیم، هرکار که کردیم، نکند خدای نکرده بعداً احساس طلبکاری کنیم؛ چون همان‌طور که می‌دانید اگر کسی دچار این حالت شود، خدا می‌داند چه بلایی سرش آمده است! یعنی عُجب خطرناک‌ترین چیز است! بلااستثناء! محکم می‌گویم که خطرناک‌تر از عُجبِ عبادت و عمل صالح هیچ‌چیز نداریم؛ یعنی انسان هر گناهی مرتکب شود، آن‌قدر از خدا دور نمی‌شود، که اگر خدای ناکرده به‌خاطر عبادتش یا عمل صالحش، یا اینکه من گناه نکرده‌ام و از گناه پاکم، دچار عُجب شود.

قبلاً به عُجب اشاره کرده‌ام. عُجب حالتی است که در اثر عمل صالح، در اثر عبادت و کار خیر، به عبد دست می‌دهد، که دیگر خودش را به خدا بدهکار نمی‌بیند. می‌گوید: خدایا! تو خدای خوبی بودی و در خوبی کردن کم نگذاشتی؛ اما من هم بنده‌ی خوبی بودم و در عبادت کردن کم نگذاشتم؛ به هم در! حسابان با شما تصفیه! من به شما بدهی ندارم! این فرد وقتی به خدا نگاه می‌کند، این‌گونه است. وقتی به خلق هم نگاه می‌کند، به دیده‌ی تحقیر است. می‌گوید: اینها که هستند؟! منم که این‌همه سیر و سلوک داشتم! منم این‌همه چله‌نشینی کردم! منم این‌همه ذکر و خلوت داشتم! منم این‌همه نماز خواندم! این‌همه در راه فقرا پول دادم! یا این‌همه در میدان نبرد شمشیر زدم! من!! خدا می‌داند این حالت، یعنی همین نمازها، همین پول صرف کارهای خیر کردن‌ها، همین شمشیر زدن‌های در

میدان جهاد و با جان به میدان نبرد رفتن، همین‌ها این فرد را چنان از خدا دور می‌کند، که هر معصیتی مرتکب شده بود، آن قدر از خدا دور نمی‌شد!

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: **لَوْ لَمْ تُدْنِبُوا لَحَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ**: اگر نبود که شما مرتکب گناه می‌شوید، من نگران بودم به چیزی مبتلا شوید، که به مراتب بزرگتر و خطرناک‌تر از گناه بود. عرض کردند: یا رسول‌الله! دیگر از گناه بزرگتر چیست؟ گناه است که انسان را جهنمی می‌کند؛ گناه است که انسان را از خدا دور می‌کند؛ گناه است که مایه‌ی شقاوت انسان است! از گناه بزرگتر چیست، که شما خوشحالید که وقتی ما مرتکب گناه می‌شویم، اقلأً مبتلای به آن نمی‌شویم؟! عرض کردند: چیست؟ حضرت فرمودند: **الْعُجْبُ! الْعُجْبُ!**^۴ عُجْب اینک من گناه ندارم، عُجْب اینک من خیلی انسان باتقوایی هستم، عُجْب اینک من خیلی عبادت دارم، عُجْب اینک من خیلی در راه نیازمندان یا در راه مجالس دینی خرج کرده‌ام، و امثال اینها، این عُجْب به مراتب بزرگتر است؛ لذا هرچه انسان بیشتر اهل معرفت باشد، بیشتر از خطر عُجْب مصون است؛ بیشتر شرمنده است و بیشتر دست خودش را خالی می‌بیند.

به خاطر دارید که سلمان فارسی در مدائن از دنیا رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام با طی الارض از مدینه به مدائن رفتند؛ او را غسل دادند؛ کفن و دفن کردند؛ و بر روی کفنش یا خاک قبرش، دو بیت شعر از زبان سلمان فارسی نوشتند:

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرِ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ

من بر خدای کریم وارد شدم، بدون هرگونه زاد و راحله‌ای! دست خالی دست خالی! **مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ**: نه حسنه‌ای با خودم پیش خدا می‌برم و نه قلب سلیمی دارم. دست خالی خالی! حال

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۹؛ فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۶، ص ۲۷۳ و غزالی، احیاءالعلوم، ج ۱۱، ص ۶۱.

بینم دیگر از سلمان حسنه دارتر کیست؟ قلبی پاک تر از قلب سلمان در بین اصحاب رسول الله ﷺ کدام قلب است؟ اما امیرالمؤمنین علیؑ هم دارند راست می گویند؛ یعنی سلمان اینها را به پای خودش ننوشته است. می گوید به من ربطی ندارد. قلب سلیم را خدا به من داده، هنر من نبوده است. توفیق حسنات را، این همه در رکاب رسول الله ﷺ جهاد کردم، این همه عبادت کردم، این همه خدمت کردم، به من ربطی ندارد؛ توفیقشان را خدا داده است. من بابت اینها بیشتر به خدا بدهکارم؛ نه اینکه از خدا طلبکار باشم.

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرٍ زَادٍ مِنْ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
فَحَمَلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ^{هـ}

بعد امیرالمؤمنین علیؑ در بیت دوم این دست خالی بودن سلمان را خیلی زیبا معنا کردند. گفتند سلمان دارد دست خالی پیش خدا می رود. در کوله بارش هیچ چیزی نگذاشته؛ هیچ چیزی به حساب خودش ننوشته و مدام به بدهی های خودش اضافه کرده بود. گفته خدایا! توفیق این نماز را به من دادی، این یک بدهی؛ توفیق این جهاد را به من دادی، این هم یک بدهی؛ توفیق این خدمت به خلق را به من دادی، این یک بدهی؛ توفیق رفتن به مجالس دینی و همین طور خدمات دینی به من دادی، این یک بدهی! مدام به بدهی های خودش اضافه کرده و اصلاً موجودی ندارد.

بعد حضرت در بیت دوم فرمودند: وقتی انسان بر شخص کریمی وارد می شود و مهمان او می شود، زشت ترین چیز این است که با خودش زاد و توشه ای بردارد و ببرد. شما وقتی ظهر برای نهار به خانه ی یک انسان سخاوتمند، ثروتمند و اهل گرمی مهمان شدید، اگر سر راه یک نصف نان سنگک هم بخرید و لای مثلاً لباستان قایم کنید و آنجا بروید، خب این توهین به صاحبخانه نیست؟ یعنی

۵. خوئی، منهاج البراعة، ج ۶، ص ۶۳.

صاحبخانه این قدر فهم ندارد که ممکن است سر ظهر من گرسنه‌ام شود، غذا به ما ندهد؟! این توهین است؛ دست خالی رفتن خیلی خوب است.

پس معنای آن شرمندگی را فهمیدیم چیست. حال ببینم! بعد از اینکه یک دهه اشک ریختیم، سینه زدیم، عزاداری کردیم، آخر این دهه به‌راستی [نباید خود را بدهکارتر و شرمنده‌تر ببینیم؟] همین امروز قم و جمکران مشرف بودیم، آنجا به یک عزیزی گفتم. او گفت آری، فلان مجلس امروز روز آخرش بود؛ من نتوانستم بروم. امروز روز مزد بود!

ای وای بر من! ای وای بر من! اگر من یک معشوقی داشته باشم و آن معشوق به من اذن بدهد به دیدار او بروم، آن وقت وقتی از پیش او بیرون می‌آیم، به او بگویم که ببخشید، مزد من که آدم شما را دیدم، چقدر شد؟ به من بدهید! ما به مجلس اباعبدالله‌الحسین علیه السلام برویم، حضرت در خیمه‌ی خودشان راهمان بدهند، بعد بگوییم که خب یک دهه به خیمه‌ی شما آمدیم، خدمت شما نشستیم، کنار حضرت ابوالفضل علیه السلام نشستیم، کنار علی‌اکبر علیه السلام نشستیم، کنار قاسم‌بن‌الحسن علیه السلام نشستیم، حال که داریم می‌رویم، ببخشید یا اباعبدالله! مزد اینکه ما این یک دهه اینجا آمدیم و کنار شما نشستیم را به ما بده! عاشق به‌خاطر رفتن به محفل محبوب و معشوقش مزد می‌طلبد؟! مگر ما کاسبیم؟ کاسب مزد می‌گیرد. عاشق که مزد نمی‌گیرد! اصلاً ببینم چه مزدی بزرگتر از اینکه انسان کنار امام حسین علیه السلام، زیر خیمه‌ی حضرت بنشیند؟ ببینم این را می‌خواهی بدهی، جایش چه بگیری؟! مریضت شفا پیدا کند؟ بچه‌دار نمی‌شوی، بچه‌دار شوی؟ خانه نداری، خانه به تو بدهند؟ شغل نداری، شغل به تو بدهند؟ این را می‌خواهی بدهی، آنها را بگیری؟! این حماقت نیست؟! قرآن فرمود: **أَسْتَبْدِلُونَ**

الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ: آیا چیزی را که ادنی است، پست تر است، بی ارزش است، می گیری و در

قبالش چیزی را که گرانبها تر است، می دهی؟ انسان چه می خواهد بگیرد؟

حالا برادرهای ذاکر ما هم ان شاء الله گوش می دهند. این تعبیرها را به کار نبرید که شب مزد مجلس است. خراب می کند! یعنی همه ی زحمت را به باد دادی! کدام مزد؟ مزدی بزرگتر از اینکه آمدیم در خیمه ی اباعبدالله علیه السلام اشک ریختیم؟! بزرگتر از این چیزی هست به ما بدهند؟ که بگوییم مزد این را به من بدهید؟!

نماز خواندی، بعد بگویی حالا مزد به من بدهند. از نماز بزرگتر چیست که به تو بدهند، که می خواهی نمازت را بدهی و جایش مزد بگیری؟ هر کار خیری که کردی، کدام مزد؟

حال به آن دوستان جسارت کردم. به او گفتم عزیز دل من! دو گروه رفتند کربلا؛ یک گروه رفتند چیزی به دست بیاورند و یک گروه رفتند هرچه دارند، ببازند. لشکر عمر سعد رفتند بابت جنگیدنشان حقوق بگیرند. رفتند بابت اینکه سر مطهر شهدا را دارند برای عبیدالله می برند، جایزه بگیرند. لشکر عمر سعد کربلا رفتند چیزی به دست بیاورند. رفتند گوشواره ها را غارت کنند، رفتند خیمه ها را غارت کنند. آنها رفتند که چیزی بگیرند. این طوری هم می شود کربلا رفت؛ اما اصحاب اباعبدالله علیه السلام چه طور به کربلا رفتند؟ آنها گفتند حسین جان! می خواهیم هرچه داریم، به پای تو بریزیم. اصحاب هرچه داشتند، به پای اباعبدالله علیه السلام ریختند و اباعبدالله علیه السلام هم هرچه داشت، به پای خدا ریخت! اکبرش را، اصغرش را، قاسمش را، عبدالله بن الحسنش را علیه السلام، همه را؛ هرچه داشت! خواهرش را، دخترش را، هرچه داشت! پاکباز!

پس دو جور می‌شود در خیمه‌ی امام حسین علیه السلام رفت؛ یک وقت می‌روم حاجت بگیرم؛ این خیلی کوچک است. همان‌طور که گفتم چیز بزرگ را داری می‌دهی و چیز کوچک را می‌گیری. هرکس چنین معامله‌ای در همین بازار دنیا کند، شما چه می‌گویید؟ می‌گویید عجب آدم سفیهی! یک میلیون تومان داد، یک چیز ده هزار تومانی گرفت. عجب آدم سفیهی! این مال بازار دنیاست.

لذا اصلاً حاجت خواستن یعنی چه؟ بگذارید تکانی بخوریم و یک خرده جلوتر بیاییم. یعنی چه حاجت خواستن؟! وقتی داری روضه می‌خوانی، اصلاً حاجت‌هایت در یاد تو هست؟! پناه می‌برم به خدا! خدا شاهد است پشت من می‌لرزد، وقتی واعظها و ذاکرها می‌گویند: آقا حاجت‌هایتان به یادتان باشد! کسی در مجلس بی‌حاجت نباشد، می‌خواهیم برویم گودی قتلگاه! خاک بر سر من! تو می‌خواهی بروی گودی قتلگاه، آن وقت یاد بدهی‌هایت هستی؟! یاد پول نداشتنت هستی؟! یاد اینکه شغل نداری! آنجا را داری نگاه می‌کنی؟! پناه می‌بریم به خدا! نمی‌خواستیم شب عاشورایی اینها را بگویم ...

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ

۷. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۱: **قُلْ صَلَّى اللهُ**

عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَإِنَّ السَّلَامَ عَلَيْهِ يَصِلُ مِنْ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ.